

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی قول اول در مؤلف کتاب فقه الرضا

عرض کردیم در این که آیا کتاب فقه الرضا تألیف امام(ع) است یا نه، اختلاف است؛ قول اول این بود که این کتاب، تألیف مبارك امام(ع) است، که دلیل این قول را ذکر کردیم و مورد مناقشه قرار دادیم. علاوه بر اشکالاتی که بر دلیل این قول وارد است، در کتاب فقه الرضا قرائنی وجود دارد که به وسیله این قرائن یقین پیدا می کنیم که این کتاب از امام(ع) صادر نشده، قرائنی داریم که نشان می دهد این کتاب يك مجموعه و يك رساله عملیه است که علاوه بر فتاوایی که در آن موجود است، برخی از روایات هم در آن ذکر شده.

قرائن عدم صدور کتاب از امام (ع)

آن قرائن چیست؟ اولین قرینه این است که در بعضی از تعابیری که در آن کتاب است، تعبیر «رُوي» یا «رُوي عنه» وجود دارد. در آخر کتاب از ابن ابی عمیر، صفوان و حلبی، روایت نقل می کند، معنا ندارد که امام(ع) از اینها چیزی نقل کند. قرینه دوم: تعابیری در این کتاب وجود دارد که **يقبح صدورها من الامام(ع)**، تعابیری است که صدور این تعابیر از امام(ع) قبح دارد و صادر نمی شود، مثلاً يك تعبیرش این است که می گوید: **«جَعَلَنِي اللهُ مِنَ السَّوْءِ فِدَاكَ»** در بدیها خدا من را فدای تو قرار دهد، امام معصوم(ع) این تعبیر را نسبت به دیگری نمی کند. البته معصوم نسبت به معصوم تعبیر **«جعلني الله فداك»** می کند و مانعی هم ندارد ولی در اینجا مخاطب معصوم نیست.

قرینه سوم: حسب آنچه که در کتاب مستدرک الوسائل، ج 19، ص 293 آمده، تعابیری در این کتاب وجود دارد که این تعابیر مستلزم جاهل بودن مؤلف کتاب است، مثلاً دارد «صفالي كذا»، این را برای من روشن کن، معنایش این است که يك چیزی برای مؤلف روشن نبوده و دنبال این بوده که جهلش برطرف شود، این هم **لايناسب شأن الأمام**.

قرینه چهارم: در این کتاب برخی از احکام متناقض وجود دارد. قرینه پنجم: در این کتاب بعضی از احکام وجود دارد که مخالف با مذهب شیعه امامیه است. مثلاً در باب وضو و تخلي دارد **«ان غسلت قدميك ونسيت المسح عليهما»** اگر یاد رفت که روی پاهایت مسح بکشی و به جای آن پاهایت را شستی **«فان ذلك يُجزيك»** تورا کافی است **«لأنك قد اتيت باكثرهما عليك»** برای اینکه تو يك کاری بیشتر از آنچه که وظیفه ات بوده انجام دادی، باید پا هایت را مسح می کردی حالا شستی.

این کلام با مذهب شیعه ساز گاري ندارد، نه حکمش و نه دلیلی که برای این حکم صادر شده، مثل این است که بگویم اگر نماز

صبح را سه رکعت خواندي اشكال ندارد، براي اینکه « **انك اتيت باكثر ما عليك** » چون بيشتر آوردی. يا مثلاً در جاي ديگر از قرائت معوذتین در نماز نهی شده است و تعلیل آورده که معوذتین جزء قرآن نیست. يا در جاي ديگر دارد که در افتتاح نماز «و انو عند افتتاح الصلاة ذكر الله و ذكر رسول الله» وقتی می خواهی تکبیرة الاحرام یا تکبیرات افتتاحیه را بگویی یاد خدا و یاد رسول خدا را نیت کن، «واجعل واحداً من الائمة نصب عينيك» یکی از امامان را مقابل روی خودت فرض کن.

این با مذهب شیعه موافقت ندارد، بلکه با هیچ مذهبی موافقت ندارد، که یکی از ائمه را در هنگام شروع نماز نصب العینین قرار دهد. پس اشكال پنجم این است که در این کتاب يك فتاوايي وجود دارد که مخالف با مذهب شیعه امامیه است. ان قلت: شاید امام(ع) در مقام تقیه بوده و این دوسه مورد را تقیۀ آورده، آیا نمی شود گفت با توجه به اینکه در آن زمان اکثر اهل خراسان از عامه بوده اند، امام(ع) تقیۀ این را نوشته باشند. جواب این است که اولاً: اگر امام(ع) بخواهند يك کتاب جامعی برای شیعه بنویسند، معنا ندارد در کتابی که می خواهد باقی بماند مسئله تقیه را مطرح کنند. این کتاب اگر هم مال امام باشد در نزد خواص شیعه بوده و وجهی برای تقیه نداشته است.

تقیه آن جایی است که در حضور يك عده ای هست، که چند نفر از اهل عامه هم نشسته باشند و چاره ای غیر از تقیه نباشد. اما کتابی که می خواهد نزد شیعه، محفوظ نگه داشته شود، وجهی برای تقیه ندارد. ثانیاً: در همین کتاب، در باب احکام عقد موقت و مشروعیت عقد موقت مطالبی دارد، که طعنه بسیار و اضع و روشن بر اهل سنت است. اگر بنا بر تقیه بود نباید در آن قسمت، این طعن را وارد می کردند، لذا احتمال اینکه اینجا تقیه باشد بسیار احتمال بعیدی است. پس نتیجه این می شود که در این کتاب ما يك قرائنی داریم، که این قرائن برای ما قطع به این می آورد که این کتاب از امام معصوم(ع) نیست. پس ملاحظه فرمودید قول اول، که این کتاب مال امام باشد به هیچ وجهی قابل قبول نیست.

قول دوم در مؤلف کتاب

قول دوم این است که این کتاب مربوط به والد صدوق می باشد. علي بن حسين بن موسي بن بابويه رساله ای را برای ولد خودش (صدوق) نوشته که ولدش به نام صدوق است و پدر و پسر معروف به صدوقین اند و این رساله هم معروف به شرایع والد صدوق است. حال بگوئیم این فقه الرضا، همان شرایع است، مخصوصاً که بین این دو کتاب در بسیاری از تعبیر، تشابه وجود دارد. این نظریه را صاحب ریاض العلماء، مرحوم میرزا عبدالله افندی اصفهانی برگزیده. آن وقت پس چرا گفته اند این کتاب برای حضرت رضا(ع) است؟ چون والد صدوق، اسمش علي بن حسين بن موسي بن بابويه است، هم کلمه علي دارد و هم کلمه موسي، این شبهه وارد شده که مثلاً علي بن موسي است.

نقد قول دوم

این نظریه هم چند اشكال دارد، اولاً: در اول کتاب دارد «يقول علي بن موسي الرضا». ثانیاً: اگر این کتاب برای والد صدوق است، این تعبیری که « **جدنا امير المؤمنين** » یا « **نحن معاشر اهل البيت** » یا گاهی اوقات می گوید « **عن أبي العالم** » که عالم، لقب امام کاظم(ع) است، در مورد والد صدوق صحیح نیست. اینها قرائنی است که این کتاب نمی تواند برای والد صدوق باشد.

قول سوم در مؤلف کتاب

قسم سوم این است که این کتاب، رساله و همان کتاب التکلیف محمد بن علی شلمغانی است، مرحوم سید حسن صدر این نظریه را دارد و می گوید وقتی کتاب التکلیف شلمغانی را ملا حظه کنیم، می بینیم که شلمغانی در بعضی از نظریات متفرد است و آن نظریات هیچ مستندی غیر از فقه الرضا ندارد و مواردی را ذکر می کند.

قول چهارم در مؤلف کتاب

قول چهارم این است که بعضی ها توقف کرده اند و گفته اند معلوم نیست این کتاب مال چه کسی است. اکنون چکار کنیم. این کتاب متضمن فتاوا و روایات آنها است. آیا می توانیم نسبت به روایاتش بگوییم حکم سائر روایات مرسله را دارد؟ و هر مبنایی که در بقیه روایات مرسله دارید در این جا هم داشته باشید و در مصداق های آن هم بگوییم چون این فتاوا مطابق فتاوی صدوقین است و صدوقین ملتزم بودند که فتاوی ایشان به لفظ عبارات روایات باشد. مثل حالا نبوده که هر فقیهی از خودش يك عبارتی را بنویسد، صدوقین و فقهای صدر اول، ملتزم بودند کتب فقهیشان، بعینها همان تعبیری باشد که در روایات ماثوره از ائمه(ع) آمده، لذا مسائلی که صدوقین یا شیخ مفید به آنها فتوا داده اند برای ما از اخبار مرسله کمتر نیست.

تذکر يك نکته

يك نکته ای عرض کنیم؛ در برخی از کلمات بزرگان این مطلب آمده که اصلا مرسوم نبوده ائمه چیزی را به عنوان تألیف داشته باشند. درست است که يك مصحفی داریم. مصحف فاطمه(ع) یا جامع فاطمه(ع) اما این طور نیست که بگوییم بقیه امام ها هم تألیفی و کتبی داشته اند، اصلا بنای آنها براین نبوده که چیزی را بنویسند، غالبا می فرمودند دیگران می نوشتند و ثبت می کردند. آیا این مطلب درست است؟

خیر، این مطلب درست نیست، اگر نتوانستیم اسناد فقه الرضا را به امام(ع) درست کنیم، مرحوم صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا، سه رساله را به سند صحیح از امام(ع) نقل می کنند؛ مثلا امام(ع) رساله ای به محمد بن سنان نوشته اند که محمد بن سنان در خصوص بعضی از علل احکام شرعیه سؤالهایی کرده است. در مورد فضل بن شاذان هم چنین چیزی وجود دارد. در يك موردی هم مامون عباسی از امام(ع) راجع به مسائل اسلام و دستورهایی دینی چیزی را خواسته و امام مرقوم فرمودند. این سه رساله را صدوق در عیون اخبار رضا بیان می کند. يك رساله دیگر به نام رساله ذهبیه یا مذهبیّه، هست رساله ذهبیه که بین بزرگان مشهور است و مال امام(ع) است در باب طب است، مامون در مورد این که چه خوارکی هایی مفید است چه چیزهایی غیر مفید است، شرائط صحت مزاج و عدم صحت مزاج چیست، از امام تقاضا کرد، امام هم دستورهایی را فرمودند و مامون دستور داد که اینها را با آب طلا نوشتند، لذا به رساله ذهبیه معروف شد. بین بزرگان مشهور این است که رساله ذهبیه از امام هشتم در طب است و قابل اعتماد است. اگر نتوانستیم فقه الرضا را به امام(ع) استناد دهیم، این بدان معنا نیست که امام هیچ تألیفی نداشتند و هیچ کتاب دیگری برای امام(ع) نبوده.

نکته ی دیگر این است که از ظاهر فرمایش مرحوم خویی در مصباح الفقاهة استفاده می شود که ایشان می فرماید، ما قبول داریم که امام(ع) يك کتابی را برای محمد بن سکین نوشته اند، اما صحت اسناد این فقه الرضا به امام برای ما روشن نیست. از بیاناتی که قبلا ذکر کردیم این مطلب روشن شد، که این فقه الرضا با آن رساله ای که امام(ع) برای محمد بن سکین که نزد امام هشتم خیلی هم مقرب بوده نوشته، یکی است. اینها دو تا نیست که ظاهر عبارت ایشان این است که اینها دو کتاب است، در

حالي كه اينها دوتا نيست.

اين راجع به سند اين كتاب كه ما هم به همين نتيجه مي رسيم كه نمي شود اظهار نظر كرد، نه مي توان گفت براي امام است، نه مي توان گفت براي علي بن بابويه است و نه براي شلمغاني است . همه اينها احتمالي است . پس بايد چكار كرد؟ بايد به رواياتش برطبق قانون روايات مرسله عمل كنيم و چون اينها عين روايات را در فتاوا ذكر مي کرده اند. اكنون به فرض اينكه صحت اسناد كتاب به امام(ع) را پذيرفته ايم، و اين روايتي كه از فقه الرضا خوانديم مرحوم شيخ اين روايت را به عنوان يك ضابطه عامه آورده اند ايا مي توانيم بر مدعاي مرحوم شيخ به اين روايت استدلال كنيم يانه؟ مرحوم آقاي خويي(قدس سره) در كتاب مصباح الفقاهه، سه يا چهار اشكال وارد کرده اند. ايشان فرموده اند لو سلّمنا صحت اسناد اين كتاب به امام(ع) اما راه استناد به اين روايت در ما نحن فيه، براي ما مشكل است.

اشكال اول مرحوم خوئي

اشكال اول: اين است كه مي فرمايد در اين روايت مضموني وجود دارد كه احدي از فقها و اعظم فقها بر طبق آن فتوا نداده اند، چرا؟ زيرا در روايت تصريح دارد به اينكه آنچه در آن فساد است، جميع استعمالاتش، حتي نگه داشتن آن حرام است و به دم مثال مي زند. لازمه اش اين است بايد بگوئيم اگر كسي در خانه اش دم نگاه داشته حرام است.. در حالي كه هيچ فقيهي به اين معنا فتوا نمي دهد.

جواب اشكال اول

به نظر مي رسد اين اشكال ايشان وارد نباشد، براي اينكه در روايت دارد «كل امر يكون فيه الفساد مما قد نهى عنه لوجه الفساد فهي حرام» يعني اگر كسي دم را لوجه الفساد استفاده و استعمال كند حرام است، مثلاً ميتة را در همان وجه فساد استفاده كند، لذا در روايت نداريم هر چيزي حتي نگه داشتن دم و نگه داشتن ميتة حرام است.

اشكال دوم و سوم

اشكال دوم و سوم اين است كه مرحوم آقاي خويي مي فرمايد: در ذيل اين روايت يك ضابطه اي آمده «فحرام لأنه ضارّ للجسم و فساد للنفس» ايشان مي فرمايد ضارّ للجسم وفساد للنفس ، ضابطه براي حرمت است، يعني هر چيزي كه براي جسم ضرر داشته باشد يا فساد نفس بياورد حرام است، فساد نفس يعني انسان را از خدا دور مي كند.

لهو يكي از خصوصياتش اين است كه قلب و روح انسان را از ذكر خدا و اشتغال به ذكر خدا باز مي دارد، (گاهي اوقات بعضي ها سؤال مي كنند كه 5 دقيقه گوش كردن به موسيقي چه اشكالي دارد، نه حرامي وجود دارد نه فساد ي وجود دارد. امّا در احكام اسلام اين طور نيست كه شارع اين موارد را ملاك قرار دهد. اگر كسي بخواهد روزي 5 دقيقه اين كار را انجام دهد، رفته رفته نفس او سوق به ابتعاد به خدا پيدا مي كند، از خدا دور مي شود و همين براي انسان خيلي خطرناك است، خطرش از ضرر جسمي بالاتر است انسان يك راهي را شروع كند، 10 سال بعد ببيند چقدر از خدا دور شده)، مرحوم آقاي خويي در اشكال دوم و سوم مي فرمايد: گر چه اين ضابطه در روايت، ذكر شده، امّا جلّ اين موارد كه در اين روايت آمده، يا ضرر جسمي و نفسي در آن بسيار كم است و يا اصلاً وجود ندارد. مي فرمايند مثلاً در اين روايت دارد؛ جميع استعمالات ميتة حرام است، يكي از استعمالات ميتة اين است كه اگر يك گوسفند ميتة اي آنجا باشد، شما روي آن دست بگذاريد، اين چه ضرري براي شما دارد؟

وضع اليد علي الميتة، نه ضرر نفسي دارد ونه ضرر جسمي.

يا مثلاً فرض كنيد اگر انسان مقدار كمى از ميتة را بخورد، ضررى به انسان وارد نمى شود يا مثلاً بخواهد پوست خنزير را به دست خودش ببندد، مى فرمايد قطعاً هيچ ضررى بر اينها مترتب نيست، در حالى كه طبق اين ضابطه بايد تمام اينها ضرر داشته باشند و حال آنكه اينها داخل در ضابطه نيست. پس اشكال ايشان به ضابطه اين است كه در ذيل روايت، ضابطه اى آمده كه ما نمى توانيم به آن ملتزم شويم و بگويم هر چيزى كه براى ما ضرر دارد و لو ضرر قليل، بايد حرام باشد. بعبارة اخري، اين ضابطه، نمى تواند مدعا در روايت را اثبات كند، چون در بعضى از مواردش اصلاً ضرر وجود ندارد. علاوه بر اين كه اين ضابطه اصلاً براى ما ضابطه گري ندارد، تعبيرى كه ايشان دارند «للزّم من ذلك حرمة جميع ما خلق الله في الارض من المباحات». مى فرمايد: اگر بخواهيم بگويم هر چيزى كه در آن ضرر وجود دارد حرام است، بايد بگويم همه چيزهايى كه خدا خلق كرده، حتى تمام مباحات حرام مى شود. «فان كل واحد من هذه المباحات لابد و أن يكون في الجملة». هر مباهى بالاخره ضرر دارد. اگر شما دو لقمه غذا زياد خورديد ضرر دارد، آب زياد، خواب زياد، اينها همه ضرر دارد، مى فرمايد ما اگر بخواهيم اين ضابطه را ملتزم شويم، بايد بگويم جميع مباحات حرام مى شود. لذا اين چه ضابطه اى است كه امام (ع) فرموده در حالى كه ما نمى توانيم بپذيريم. و بعد فرمودند اصلاً مسأله ضرر و نفع، نمى تواند داخل در ملاكات احكام قرار گيرد، ملاكات احكام مسأله مصلحت و مفسده است، نه مسأله ضرر و نفع. اين فرمايش ايشان كه دو اشكال بود كه در ضمن يك اشكال بيان كرديم.

جواب اشكال دوم و سوم

در اين فرمايش مرحوم خويى گرچه چند نکته بسيار دقيق و خوبى وجود دارد، قبول داريم كه فقيه نبايد مسأله ضرر و نفع را در ملاكات احكام وارد كند، مثلاً اگر شب تا صبح نماز بخوانيد براى پاهایت ضرر دارد، ممكن است ضرر داشته باشد و ضررهاى ديگرى در بسيارى از اعمالى كه انسان انجام مى دهد عبادى و غير عبادى وجود دارد، امّا مسأله ضرر و نفع را (همان طورى كه ايشان فرمودند و بسيار هم مسأله مهمى است) نبايد در ملاكات احكام آورد.

ملاكات احكام دائر مدار حسن و قبح و مصلحت و مفسده است، بين مفسده و ضرر و نيز بين مصلحت و نفع فرق هاى زيادى وجود دارد. امّا نکته اى كه وجود دارد - كه من نديدم در جايى ذكر شود - اين است كه اصلاً آيا مى توانيم بگويم در اين روايت، «ضار للجسم وفساد للنفس» اين ضابطه است كه امام بيان فرموده؟ ضابطه را قبلاً امام فرمود، فرمود هر چيزى كه نهى شده حرام است، هر چيزى كه فيه وجه من وجوه الفساد حرام است، هر چيزى كه فيه وجه من وجوه الصلاح كه قوام زندگى مردم به اين است، اين حلال است، ضابطه را امام بيان فرمود و اين ضار للجسم وفساد للنفس، اثر اين ضابطه است نه خود ضابطه، يعنى امام مى خواهد بفرمايد بدان كه در تمام اين محرمات اين اثر هم وجود دارد. آيا در همه اشخاص اثر دارد؟ اين اثر غالبى است. «ضار للجسم وفساد للنفس» بعنوان ذكر يك اثر است و اين بعنوان ضابطه نيست و اگر بعنوان ضابطه نباشد ديگر اين اشكالات و اين فرمايش ايشان وارد نمى شود، علاوه بر اين چنانكه عرض كردم ضرر و نفع نمى تواند در ملاكات احكام داخل شود. هذا تمام الكلام در روايت ثانيه.

و صلي الله علي محمد وآله الطاهرين والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته.